

صفحه روزانه طنز و کارتون | شماره هشتصد و هفتاد و یکم

پیر را گفتم: به ما شد عرصه تنگ جز سبکبازی چه باشد راهکار؟
توی دنیای پراز اندوه و جنگ خنده کرد و داد پاسخ: «شهر ونگ»



پس از مدت‌ها هنوز لایحه منع خشونت علیه زنان کامل نشده

یک زن:

لااقل بگید چند وقت مونده که من آمادگی ام رو تنظیم کنم!

یک مرد خشن:

یه کم دیگه صبر کنید من هنوز دلم خنک نشده!

شهاب نبوی

اتحادیه املاک: سال ۸۳ با ۱۵ میلیون تومان، ۴۷ درصد ارزش یک آپارتمان را داشتیم، الان با ۱۶۰ میلیون تومان ۱۲ درصد داریم!

سال دیگه هم یه چادر مسافرتی داریم!

وام مسکن: یه وانت باهام بخرید، پشتش جا خوابم داره!
یک مشاور املاک بدجنس: بخشی از این پیشرفت، به دلیل زحمات شبانه‌روزی خودم است!
یک کارشناس تلویزیونی: خونه یک نیاز اشرافی‌ه و بشر باید زیر نور خورشید و ماه بخوابه!



نازنین جمشیدی | کارتون‌نویس | nana.jamshidi@gmail.com

تماشاخانه



شهر ونگ

شبه‌گردی

پلاستیک سیاسی!



شهرام شهیدی
طنز نویس

در باز شد و همراه موسیو شیطان یک نفر با پالتو و شال گردن و پوتین وارد خانه شد. بیخسید دوستان به پوتین حساس هستند. یک نفر همراه با موسیو شیطان با پالتو و شال گردن و چکمه وارد خانه شد.

خانم باجی گفت: «مادرزن شان دوست‌شان داشته. سر ناهار تشریف آوردند. فقط ایشان را با این شمایل زمستانی و سرمای بودن معرفی نمی‌کنید؟»

روح آقا جان گفت که چله تابستان این طوری پوشیده‌های به حال زمستونش.

موسیو شیطان گفت: «ایشان برادر اسکیمو هستن از سرزمین یخی. آوردمش این جا کمی روی هوای خانه تحقیق کند ببیند در این ماه‌های نزدیک به انتخابات هوا پس است یا نه؟»

روح آقا جان گفت: «ایشان هواشناسی خوانده؟ تخصص چیست؟ تجربه‌اش؟ باباجان شما بیابشین کنار من بهم بگو چقدر علوم سیاسی خوندی؟ در مورد مسائل جنسیتی در قطب هم...»

خانم باجی گفت: «کلا فکر و ذکرش همین چیزها هست. بگذار این برادر اسکیمو یک روز جاگیر شود بعد ابروی ما را ببر. خب عزیزم شما چطور گذرت به این جا افتاد؟»

برادر اسکیمو گفت: «مادر قطب شمال با انجام تحقیقات بسیار متوجه شدیم که همراه با بارش برف از آسمان ذرات ریز پلاستیکی می‌بارد.»

گولاخ خان فوری شال و کلاه کرد که برود بیرون. خانم باجی پرسید: «سر ناهار کجا داری میری؟»

گولاخ خان جواب داد: «تا دست زیاد نشده، می‌روم مافیای جمع‌آوری پلاستیک در قطب شمال را به وجود بیارم. الان وقتش شده به صادرات کارتن خواب و زباله گرد و اینها بپردازیم. پیش به سوی سرزمین یگر قطب.»

روح آقا جان گفت: «شما قبیل از رفتن فیلم جویندگان طلای چارلی چاپلین را نگاه کن.»

خانم باجی گفت: «خب برادر اسکیمو شما حالا چرا آمدی ایران؟»

برادر اسکیمو جواب داد: «چون در کشور شما همه چیز از آسمان می‌بارد. گردوغبار، سرب، تیر آهن، بال کبلی، بال سوخته، باران اسیدی و... خب چه کسی در این زمینه از شما با تجربه‌تر؟»

موسیو شیطان پرسید: «یعنی الان یخ‌ها هم به ذرات پلاستیک آلوده شده‌اند؟»

برادر اسکیمو گفت: «مکانش هست.»

موسیو شیطان گفت: «پس یادم باشه به وزیر ارتباطات یادآوری کنم.»

عموحسام پرسید: «چه ربطی به چهرمی داره؟»

موسیو شیطان گفت: «ایشان از بس در این مدت آبدوغ خیار خورده یادر موردش توبیت کرده ممکن است یکی از اصلی ترین نفرت آلوده‌شده به ذرات پلاستیک باشه؛ چون آبدوغ خیار بی‌یخ، شبیه پنجاه‌دون پنج‌است.»

خانم باجی گفت: «ما یک‌بار برای همیشه باید موضوع عدم استفاده از پلاستیک را در این کشور حل کنیم.»

گولاخ خان گفت: «بیا تا ما خواستیم برویم تو کار جمع‌آوری زباله‌های پلاستیکی شما زیر آب ما را زدی. اینجوری که نمیشه. من و افرادم با ممنوعیت استفاده از پلاستیک مخالف هستیم.»

موسیو شیطان گفت: «بهرتر است این موضوع را به‌رای گیری بگذاریم.»

خانم باجی گفت: «هیس. مسائل این خانه‌راهی بپر به سمت و سوی سیاسی. این‌جا از این خبرها نیست و دیگر نشنوم از این پیشنهادها داده‌ای.»

روح آقا جان لبخند زد و بدون این که حرفی بزند از راه هود آشپزخانه رفت. هنوز کارشناسان نفهمیدنند لایحه‌ها چه بار معنایی داشت.

خانم باجی فقط سسری تکان داد و گفت: «ما پلاستیک‌مان هم سیاسی شده.»

شهر زیبا

صلح در خانه پدر بزرگ احسان حیدری | شنبه - انصاف



میگویم: مادر بزرگ، این انصاف است؟

میگویم: بله، انصاف است.

میگویم: مگر شما میدانید که چه چیز انصاف است؟

میگویم: بله... هر چه من میگویم انصاف است... هر چه او میگوید خزعیلان است.

میگویم: آب سرد است، طرف‌ها یاد است، پیرمرد می‌چاد خدای نا کرده.

میگویم: تا او باشد قانون را دور نزن.

چیزی نمیگویم، چه‌بگویم؟

یکشنبه - قانون شکنی

میگویم: طفلکی پدر بزرگ... کمرش درد گرفت از بس ایستاد و ظرف شست.

میگویم: آخر سر یال دیشب چی شد؟

میگویم: حداقل بگوید که چه خطی کرده است که این طور باید جواب پس بدهد؟ به خدا گناه دارد.

میگویم: قانون شکنی، چه چیز بدتر از قانون شکنی؟

میگویم: چه قانونی را شکسته است؟

میگویم: قانونی که من میدانم را.

دوشنبه - یک عمر در خواب

صم بکم نشسته روی مبل. داستان عاشقانه ماهنامه میخواند.

حرف نمیزند.

میگویم: بخشش از بزرگان است.

میگویم: البته که همین طور است.

میگویم: شما بزرگی کن.

میگویم: بگو خودت بیایدناز یکشد. چرا واسطه میفرستد؟

میگویم: من که میدانم شما دلتان نمی آید که زیاد با پدر بزرگ در قهر بمانید.

میگویم: فعلا برو. داستان به نقطه عطش رسیده است.

سه‌شنبه - قضیه از چه قرار است؟

میگویم: پس قضیه از این قرار است.

میگویم: بعلماز همین قرار است.

میگویم: خب قانون تفسیرهای مختلف دارد. شاید دارد به آن یکی تفسیرش عمل میکند.

میگویم: باشد. به آن یکی تفسیرش عمل کند. من هم برایش دارم.

چهارشنبه - کجایش را بدی؟

میگویم: خب گاهی اوقات این اتفاقات می افتند. شما میگوی:

منظور قانون این بوده است که باید کفش هایش را داخل جاکفشی بگذارد. صبح‌ها بعد از ورزش میل زورخانه را وسط حیاط ول نکنند. خاک گلدان را توی بهار خواب نریزد. اما او نظرش این است که: جاکفشی خراب است. کفش‌ها خودشان می افتند. جای میل وسط حیاط است و خاک گلدان را گریه پشمالو همسایه ریخته است. همان که پارسال ماهی حوض را هم خورد.

میگویم: خوب حرف میبری می آری.

میگویم: جلالبخشیدید؟

جواب نمی‌دهد

پنجشنبه - صحبت‌ها ادامه دارد

میگویم: فشارهای دیشب نتیجه داد. بالاخره به توافق رسیدیم.

میگویم: بر سر چی؟

میگویم: بر سر قانون.

میگویم: حالا پدر بزرگ کجاست؟

میگویم: قرار است بساز هم صحبت کنیم. تو بهار خواب خوابیده‌است.

میگویم: پس این طور صحبت‌ها ادامه دارد.

جمعه - نگارش قانون

کفش‌ها سر جایشان است. میل پدر بزرگ وسط حیاط نیست. خاک گلدان کلهم جمع شده است.

میگویم: مادر بزرگ، همه چیز چقدر خوب شده است. حال پدر بزرگ خوب است؟

میگویم: آره. دارد قانون مینویسد. تقسیم وظایف کردیم. قرار شد اوقانون بنویسد. من تفسیرش کنم.

میگویم: جلالبخشیدید؟